

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف

رحلت عالم بزرگوار و جلیل القدر مجاهد فی سبیل الله آیت الله آقای سید محمود
شاهرودی رضوان الله علیه را خدمت حضرت بقیة الله الأعظم ارواحنا فداه و رهبری
معظم و همه حوزویان محترم و شیعیان و موالیان اهل بیت و شما أعزّه تسلیت عرض
می‌کنم.

این فقدان دردناک حقیقتاً مصداق همان روایت مبارکه‌ای است که فرموده اند «فقدان
فقدان در دنیا و آخرت»

استوانه مستحکمی بودند از نظر علمی، از نظر وظیفه شناسی و تعهد و اینکه مقام علمی
و رفعت فکر و اندیشه و قوّت علمی ایشان مانع نشد از اینکه ایشان وظایفی که به عهده
ایشان متوجّه می‌شد آنها را قبول نکنند و شانه خالی کنند. ممکن است افرادی عارشان
بیاید که ما آن مقام علمی که داریم و آن کدایی که داریم بعضی از کارها تناسب با ما
ندارد! اندیشه ایشان این نبود. با اینکه جهات و امتیازاتی در ایشان بود که می‌توانستند به
گونه دیگری رفتار کنند اما لباس خدمت را پوشیدند و آن مواردی که خدمت به اسلام لازم
بود رهبری تشخیص می‌دادند و به ایشان واگذار می‌کردند ایشان با سعه صدر اینها را
می‌پذیرفت.

من از خود ایشان یک زمانی شنیدم رضوان الله علیه، که به رهبری می‌گفتند من سرباز
هستم و هر وظیفه‌ای که باشد من انجام می‌دهم، من در حکم یک سرباز هستم. شخصیتی
که در حدّ مرجعیت بالا می‌تواند باشد از نظر علمی، شاید من کسی را نشناسم که در
علمیت ایشان مناقشه داشته باشد. کسی که در سنین 27-28 سالگی آنچنان مطالب
عمیق را از شهید صدر دریافت کرده است که خود این یک مقامی است و اگر اهل جرح و
تعديل هم نباشد خود این یک مقام بلندی است که اینها را بتواند بفهمد و دریافت کند و
ضبط کند، چه برسد به اینکه علاوه بر اینکه اینها را دریافت می‌کند خودش هم اهل نظر
است و می‌تواند انتخاب داشته باشد و نقد داشته باشد.

خب یک شخصیت اینچنینی در عین حال وقتی موقع وظیفه و خدمت به اسلام می‌رسد
اینها را دیگر محاسبه نمی‌کند و تن می‌دهد به آنچه که احساس می‌شود برای او وظیفه
است.

این فقدان حقیقتاً و واقعاً یک فقدان دردناک است و امیدواریم که خداوند متعال این فقدان

را ان شاء الله جبران بفرماید به کرم و رحمت واسعه خودش.

به همین مناسبت کاری که از دست ما می‌آید جز دعا و طلب غفران و هدیه ان شاء الله یک سوره مبارکه حمد و سه بار سوره مبارکه توحید و یک صلوات به روح مطهر ایشان اهداء می‌کنیم و تنها وظیفه‌ای است که بر عهده ما است ان شاء الله انجام داده باشیم.

همچنین ... ایشان آیت الله مؤمن حفظه الله و شفاء الله تعالی، ایشان هم مثالی است از همین نمونه افراد که در کنار ملاً بودن و هیچ کم نداشتن از نظر علوم حوزوی و ملاً بودن در علوم عقلی و نقلی که ما در هر دو باب خدمت ایشان تلمذ کردیم، هم علوم عقلی و هم علوم نقلی، ولی در عین حال با همان مقام مرتفع علمی که ایشان دارد ایشان هم یک خادم به تمام معنا برای اسلام است که هیچ به فکر این ظواهری که خدایی نکرده ممکن است گاهی ما گرفتارش بشویم نیست و نبوده است و هرچه که تشخیص می‌داده که وظیفه الهی و اسلامی او است خالصانه در آن راه گام برداشته است و حقیقتاً ایشان هم، بیماری ایشان و اینکه خدای متعال به ایشان شفاء و طول عمر عنایت بفرماید نبودن ایشان در آن مراکزی که ایشان خدمت می‌فرمایند واقعاً ضایعه است و حتماً ان شاء الله آقایان در نمازهایشان و در موقعی که اجابت دعواتشان است و حرم مشرف می‌شوند برای شفای ایشان هم ان شاء الله متزّرعانه در درگاه خدای متعال دعا کنند و برای ایشان هم یک بار سوره مبارکه حمد را قرائت بفرمایید.

بحث در طرق استکشاف امضاء بود؛ اگر سیره‌ای را احراز کردیم که وجود داشته است، گفتیم سیره در صورتی حجت است که شارع آن را امضاء بفرماید، حالا سیره را احراز کردیم امضاء را از کجا احراز کنیم؟ بحث در طرق امضاء بود که تاکنون دو طریق بیان شد برای امضاء و امروز طریق سوّم برای احراز امضاء شارع آن سیره‌ای که احراز کردیم او را.

راه سوّم این است که شارع در مقابل این سیره سکوت کرده و ردع نکرده است. اگر یک سیره‌ای در مرآ و منظر شارع بود و شارع با اینکه خوفی نبود، امکان ردع وجود داشت، می‌توانست ردع کند و ردع نفرمود، همین عدم ردع دالّ بر این است که راضی است و دارد امضاء می‌کند، یعنی حکم خود او هم یا شبیه این است و یا مناسب با این است، یا مثل او است و یا مناسب او است. پس بنابراین به عدم ردع و سکوت نکشف الإمضاء.

حالا چه ملازمه‌ای بین این دو است؟ چرا سکوت و عدم ردع کاشف از امضاء می‌تواند باشد؟ به همان ادله‌ای که در فصل ثانی گذشت که از باب وجوب نهی از منکر، وجوب دفع منکر، مسأله ارشاد جاهل، مسأله تبلیغ احکام، مسأله استحاله نقض غرض، مسأله ظهور حال، اینها مطالبی بود که در فصل ثانی گذشت و گفتیم به واسطه این ادله می‌فهمیم وقتی شارع سکوت کرده پس امضاء کرده است؛ چون اگر این خلاف است، اگر این سیره‌ای که عقلاء دارند انجام یک حرام است، بر او نهی از منکر لازم می‌آید و نباید سکوت کند. اگر این سیره‌ای که انجام می‌دهند ترک یک واجبی است، باز هم باید امر به معروف بفرماید و نباید سکوت بفرماید. او که معصوم است پس کار حرام انجام نمی‌دهد، پس بنابراین معلوم می‌شود که این حرام نیست که سکوت کرده است، یا ترک واجب نیست که سکوت کرده است، به آن بیاناتی که در قبل گذشت.

و همچنین دفع منکر؛ امر به معروف و نهی از منکر غیر از دفع منکر است. در امر به معروف و نهی از منکر شرائطی وجود دارد: یکی این است که باید تکلیف بر آن کسی که می‌خواهد امر بشود یا نهی بشود منجز باشد، و الاً اگر تکلیف بر او منجز نیست واجب نیست مگر در عظام امور و الاً امر به معروف و نهی از منکر در آن ابواب واجب نیست، شما هم مثلاً یک چیزی را واجب می‌دانید. فرض کنید در روز جمعه صلاً جمعه را واجب تعیین می‌دانید به حسب فتوایتان یا به حسب تقلید، یک آقای مقلد کس دیگری است یا فتوای مجتهدی خود مجتهد یا مقلدینش یا می‌گوید نماز جمعه تخییری است و ترک می‌کند و یا می‌گوید حرام است یعنی نماز جمعه در عصر غیبت حرام است؛ در اینجا شما قائل به وجوب هستید اما این وجوب در او اصلاً منجز نیست چون او اصلاً حجت بر خلافش دارد، ولو اینکه خطا هم کرده باشد و شما این را خطا می‌دانید اما الان تکلیف برای او منجز نیست اینجا اصلاً جای امر به معروف و نهی از منکر نیست بلکه در اینجاها اصلاً امر به معروف و نهی از منکر کردن حرام است اگر موجب ایضاء او بشود، او حجت دارد.

در باب امر به معروف و نهی از منکر باید تکلیف بر او منجز باشد، شرط دوم این است که احتمال تأثیر بدھیم، اگر احتمال تأثیر نمی‌دهید باید امر به معروف کنید.

اما دفع منکر مشروط به اینها نیست. منجز نباشد، یک منکرهایی هستند که باید جلوی او را گرفت و لو بر او منجز نیست، مثلاً او خیال می‌کند یک شخصی این کافر حربی است و می‌خواهد او را بکشد، و یا خیال می‌کند آنکه دارد می‌آید گرگ است اما ما می‌دانیم که آدم است، او اسلحه را گرفته است و می‌گوید گرگ است و می‌خواهد ما را بکشد و می‌خواهد به او تیر بزند، ما می‌دانیم که تاریک است و این آدم است و این خیال می‌کند گرگ است، اینجا بگویم نهی از منکر که بر ما واجب نیست چون این جاهل است، غافل است و چون جاهل و غافل است قتل الانسان بر این اصلاً منجز نیست، این تکلیف بر او منجز نیست. ما هم بنشینیم! نه، در اینجا می‌گوید درست است که امر به معروف و نهی از منکر موضوع ندارد اما در اینجا باید دفع منکر کنید، یعنی جلوی این کار را بگیرید. اسلحه اش را از دستش بگیرید یا یک کاری بکنید که او شیء را به طرف او پرتاب نکند. این می‌شود دفع منکر.

حالا گاهی اینگونه است که امر به معروف نیست و وظیفه دفع منکر دارد، اگر یک سیره‌ای هست که این سیره به گونه‌ای است که دارند یک منکری را که شارع لا یرضی به انجام می‌دهند. بله اینها هم غافلند و به خاطر این غفلتی که دارند تکلیف واقعی بر آنها منجز نیست، اینجا از باب دفع منکر باید شارع جلوی آنها را بگیرد، اگر امام نگرفت معلوم می‌شود که این وظیفه هم نبوده است و اگر این وظیفه نباشد معلوم می‌شود که این حرام نیست و یا ترک واجب کذابی نیست. البته دفع منکر خودش شرائطی برای خودش دارد غیر از شرائط امر به معروف. دفع منکر هم اینچنین نیست که بدون شرط باشد. بله برخی از منکرات است که دفع آنها واجب است اما برخی از منکرها دفعش واجب نیست.

س: ...

ج: سکوت که نیست، عدم ردع است. و این فعل غیر از آن فعلی است که آنجا گفتیم. آن فعلی که دیروز می‌گفتیم این بود که همان کاری که عقلاء انجام می‌دهند شارع هم انجام می‌دهد، اینجا ممکن است همان کار را اصلاً انجام نمی‌دهد اما در مقابل آنها سکوت کرده است. آن فعلی که دیروز می‌گفتیم این بود که همان کاری که آنها انجام می‌دهند می‌بینیم که شارع هم انجام می‌دهد، شارع نگفته است «أحلّ الله بیع» فرموده است «تجاراً» عن

تراض» اینها را نفرموده است اما می‌بینیم که خودش خرید و فروش می‌کند، همین که دیدیم امام صادق سلام الله علیه می‌آید بازار و خرید و فروش می‌فرماید، اجاره می‌دهد، اجاره می‌کند و ... همین می‌فهمیم که این سیره را قبول دارد. آن فعلی که آنجا می‌گفتیم این بود اما اینجا آن فعل نیست و اصلاً ممکن است خرید و فروش نکند و یا مثلاً سیره مردم این است که برای اموات خود سوّم می‌گیرند اما امام صادق ممکن است نگیرد. معصومین ممکن است در روششان این نبوده است که اینها را بگیرند اما در مقابل اینکه مردم می‌گیرند هیچ حرفی نمی‌زنند. اینکه امروز می‌گوییم اگر هم سکوت را فعل بدانیم یعنی این فعل است، اما آن فعلی که دیروز می‌گفتیم یعنی همان کاری که آنها انجام می‌دهند او هم انجام می‌دهد.

س: ...

ج: فرضمان باید این باشد، دلالت امر به معروف و اینها همه فرضمان این است که تقيه‌ای نیست و چیزی نیست، احتمالات اینها یا مقطوع العدم است یا خیلی نیشغولی است.

س: ...

ج: نماز تراویح که معلوم است و عمرای آنها بالا رفت. نماز ترویج یک بدعتی است که عمر گذاشته است و کاملاً معلوم است، اما یک چیزهایی هست که در این حد نیست، مثلاً فرض کنید سیره مردم این است که لباس بلند می‌پوشیدند، اگر در اسلام فرض کنید لباس بلند درست نیست (البته ما که بچه بودیم علما مقید بودند که می‌گفتند سروال باید بالای قوزک پا باشد، علما یک مقدار از ساق پایشان هم معلوم بود، می‌گفتند مکروه است) حالا یک نفر احتمال می‌دهد حرام است، اینطور باشد، اگر می‌بینید که مردم لباسی که می‌پوشند و سروالی که برشان است روی قوزک پایشان را هم می‌گیرد، امام ... عالم زمین می‌خورد؟ بگوید نکنید این کار را، این که دیگر ما اینجا احتمال نمی‌دهیم. در صلاح تراویح یک کسی مثل او آمده است اینچنین کرده است و معلوم است که مردم نسبت به او حساسیت دارند و ... اما یک مواردی اینچنین نیست، فقیه باید جا به جا اینها را به شواهد و قرائن و خصوصیات محاسبه کند و ببیند احتمال تقيه و احتمال ردع وجود دارد یا نه؟ اینها را باید مورد به مورد فقیه حساب کند.

س: در مورد امضاء در باب ... فرمودید که مجرّد رضایت کافی نیست و باید کشف کند از حکم شرعی، اینجا از سکوت شارع رضایتش را می‌فهمیم یا حکم شرعی هم ...

ج: مورد به مورد، آنجا هم گفتیم بعضی از موارد رضایت کفایت می‌کند، مثل تصرّف در اموال. یک مواردی رضایت کفایت می‌کند و یک مواردی باید جعل حکم را بفهمیم، اینجا هم گاهی آن فهمیده می‌شود و گاهی دیگری، مورد به مورد فرق می‌کند.

و همچنین نقض غرض که توضیحاتش قبلاً گذشته است که اگر شارع واقعاً وجوبی را جعل کرده است، حرمتی را جعل کرده است و می‌بینید همه عقلاء عمل نمی‌کنند، این نقض غرض آن تکلیف لازم می‌آید، همان برهان کلامی که می‌گوید شارع لازم است تکلیف کند، همان برهان کلامی می‌گوید باید در اینجا سکوت نکند چون جعل این تکلیف بدون اینکه حرف بزند و رد کند چه اثری دارد؟ آن تکلیف برای این است که مردم به آن مصالحی که آن تکلیف مشتمل بر او است و متعلّق آن تکلیف است برسند خب با تنها جعلش که این

کار نمی‌شود، پس باید ردع کند و هکذا و هکذا.

«الطریق الثالث: استکشاف الإمضاء من عدم الردع» از اینکه شارع ردع نکرده است این سیره را.

«حاصل هذا الطريق أنَّ عدم ردع المعصوم عليه السلام عن سیرٍ» این عدم ردع «کاشفٌ عن موافقت المعصوم و إمضاء المعصوم للسَّيره؛ إ لو لم يكن موافقاً لها (للسیره) لردع عنها لا محالاً» چون عصمت دارد لامحال اگر موافق نبود ردع می‌فرمود. حالا چه ملازمه‌ای بین این دو هست؟ که می‌فرماید بین این عدم ردع و موافقت و امضاء ملازمه است؟ می‌فرماید «وجه الملازم» بین عدم الموافقة و الردع أحد الامور التالیة» ملازمه بین عدم موافقت شارع و اینکه باید خارجاً ردع کند که اگر ردع نبود باید ردع کند و حالا که ردع نکرده است معلوم می‌شود که عدم موافقت نیست بلکه امور تالیه است.

«الأول: وجوب النهی عن المنکر، الثَّانی: وجوب دفع المنکر (که توضیح دادم)، الثالث: وجوب إرشاد الجاهل و تبلیغ الشریع» بر شارع یعنی بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم و بر پیامبر علیهم السلام ارشاد جاهل واجب است، این ارشاد جاهل امر همگانی است هر کجا ارشاد جاهل باشد بر آنها هم واجب است و یا نه تبلیغ شریعت که بگوئیم بر خصوص آنها واجب است. این هم مردم مثلاً یک سیره دیگری دارند و در یک وادی دیگری هستند ارشاد آنها واجب است، ارشاد جاهل واجب است و یا تبلیغ شریعت واجب است پس اگر نکرد معلوم می‌شود که کار آنها خلاف شریعت نیست.

س: استاد یک و دو تا جمع نباشد و فعلیت پیدا نکند چطور اطلاق منکر می‌شود؟

ج: فرض این است که هست، اگر باشد.

س: ...

ج: به بعضی‌ها گفته اند، شما اینطور می‌گویید که اگر داشته باشد این حکم را جعل کرده است، ابلاغ هم کرده است به بعضی‌ها، حالا می‌بیند که سیره اینطور است...

س: ...

ج: بله باید به گونه‌ای باشد، بالاخره مراحل تکلیف باید انجام شده باشد تا آنکه آن منکر بشود و الا اگر تکلیف را جعل نکرده است که منکر پیش نمی‌آید.

س: جعل کرده است، اما نگفته ...

ج: تا نگفته است فعلی نمی‌شود. مثلاً به بعضی‌ها فرموده است، یعنی خودش می‌داند که این تکلیف را فعلی کرده است و تکلیف فعلی هم این است که به بعضی‌ها گفته است، اما به بعضی گفتن ملازمه ندارد با اینکه سیره از بین برود چون به بعضی گفتن سیره را از بین نمی‌برد اما به بعضی گفتن تکلیف را فعلی و منجز می‌کند.

س: ...

ج: نه، آنجایی که اصلاً نگفته است نمی‌گیرد. چون منکری آنجا وجود ندارد.

س: ...

ج: نه، بر بقیه دیگر است، چون در معرض همین که گذاشته باشد.

س: کافی است همین؟

ج: بله، همه احکام همینطور است ...

س: ...

ج: نه جاهل باید فحص کند مگر غافل باشد، اگر غافل بود دفع منکر می‌آید فلذا در شبهات حکمیه قبل الفحص باید فحص کنیم، اگر فحص نکردیم و تکلیف بود ما معاقب هستیم یعنی استحقاق عقوبت را داریم. فلذا برائت چه عقلی و چه شرعی قبل الفحص جاری نمی‌شود. این حق الطّاعه‌ای که شهید صدر می‌گوید همه به آن قائل هستند منتهی ایشان بعد الفحص هم قائل است و بقیه قبل الفحص قائل هستند.

«الرابع: استحالة نقض الغرض» مولی از تکلیف غرضی دارد و می‌بیند اگر سکوت کند این غرض انجام نمی‌شود، این سکوت موجب نقض غرض او می‌شود و نقض غرض هم که قبیح است، این هم دیگر توضیحاتش گذشته است.

«الخامس: ظهور سکوت الشارع فی الإمضاء ظهوراً حالياً» ظهوراً مقالیا نیست، ظهور کلامی و گفتاری نیست اما ظهور حالی است که حال او نشان می‌دهد که این را قبول دارد، همانطور که آنجا مثال می‌زدیم که اگر یک مرجع تقلیدی در یک مجلسی حضور دارد و مسأله گویی هم بالای منبر می‌گوید فتوای آقا این است ایشان هم گوش می‌کند و هیچ حرفی نزد مردم می‌گویند که ظاهر حال آقا این است که درست است و قبول دارد. همچنین اگر در یک جمعیتی طلبه محترمی در یک روستایی است و نشسته است و مسأله می‌گویند، اگر او حرف نزد همه می‌گویند آقا نشسته بود و اگر غلط بود می‌گفت، ظاهر حال این است که درست است. حالا امام صادق سلام الله علیه یک سیره‌ای است که در مرا و منظر است و هیچ نمی‌فرماید، همه می‌گویند آقا که بودند می‌توانستند بگویند و نفرمودند، معلوم می‌شود قبول می‌شود قبول دارند، ظاهر حال این است. این می‌شود ظهوراً حالياً لا مقالياً.

س: ...

ج: نه، این نه.

س: ...

ج: بله آنها را اگر صرف نظر بکنیم. ببینید این یک برداشت عرفی است که اگر مشکلی داشت ظاهر حال این است که قبول دارد و الا می‌گفت، چه چیزی دارد که نگوید، دقت کنید که چه چیزی دارد که نگوید نه اینکه یک واجبی را ترک می‌کند، در آن موارد روی واجب تکلیف می‌کردیم و عصمت را به کار می‌بردیم، اینجا اینها نیست بلکه این است که ظاهر حال آدم اگر یک چیزی را قبول ندارد مانعی که نیست، خب بگوید. مثل اینکه گاهی چند نفر نشسته اند و خودش هم بین آنها است یک کسی می‌گوید می‌خواهیم برویم فلان جا، یک کسی می‌تواند بگوید نه، مثلاً می‌گویند ناهار می‌خواهیم بیاییم خانه شما مثلاً و او

هم حرف نمی‌زند، می‌گوییم اگر قبول نداشت می‌گفت نیاید، حالا که نگفته است معلوم می‌شود که قبول دارد. البته این سکوت فعلی شما در اینجا دلالت بر هیچ چیزی نمی‌کند، اما فرض داشتیم می‌کردیم. معلوم می‌شود قبول دارد.

س: در اینجا نسبت می‌دهد که می‌گوید ما همه می‌رویم، یعنی به تک تک اعضا نسبت می‌دهد که قصد رفتن دارند، اما سیره نسبت به شارع نمی‌دهد که مثلاً من به گردن شارع گذاشتم که این فعل لازم الاجرا است.

ج: جلوی او انجام می‌دهند، می‌گویند آقا اینجا نشسته بود و ما این کارها را می‌کردیم و حرفی نمی‌زد، مثلاً می‌گوید ما زنجیر می‌زدیم، (مثلاً گفته اند این کار را نکن) می‌گوید عالم محل ما اینجا بوده است و ما همیشه این کارها را می‌کردیم و زنجیر می‌زدیم و آقا هیچ چیز نمی‌گفت، پس معلوم می‌شود اشکالی ندارد. این ظاهر حالش است، اگر اشکال داشت که می‌گفت، اینطور می‌گویند دیگر.

«و بالجملة: إذا واجه المعصوم عليه السلام سيرة مخالفة للشرع» اگر مواجه گردد و معصوم علیه السلام روبرو شود یک سیره‌ای را که مخالف با شرع است «فلا بد أن يردع عنها بمقتضى كونه مكلفاً بالتهي عن المنكر» که اولی است «أو دفعه (بمقتضى كونه مكلفاً بدفعه)» که دومی است «أو بإرشاد الجاهل مطلقاً» یا به واسطه ارشاد جاهل مطلقاً نسبت به معصوم و غیر معصوم، همه مکلفین وظیفه ارشاد جاهل را دارند اگر به این قائل شدیم. «أو بمقتضى كون المعصوم بخصوصه مبلغاً و مبيناً للشرع» وظیفه همگانی نیست اما ائمه معصومین اصلاً از طرف خدا نصب شده اند برای این کار که تبلیغ شریعت بکنند، تبیین شریعت کنند. «أو لئلا يفوت الغرض» یا مکلف است به اینکه نهی بفرماید تا اینکه فوت نشود غرضی که «لأجله وضع الحكم أو لئلا يلزم الإغراء بالجهل» که این را دیگر در آن عداد نیاوردیم و حالا اینجا لطف فرمودند اضافه شده است «أو لئلا يلزم الإغراء بالجهل» یا برای اینکه اغراء به جهل نشود، آن سکوت که می‌کند این باعث این می‌شود که آنها اغراء به جهل بشوند و مغرور بشوند که بله همینطور است در حالی که اینطور نیست و اغراء به جهل هم قبیح است. «فسكوته في قبال سيرة كاشف عن إمضاء الشارع لها» معلوم می‌شود که این را قبول دارد.

پس یکی از راه‌ها هم این است.

«و تفصيل الكلام في هذا الطريق» که استکشاف امضاء از عدم ردع باشد «قد مرّ في الفصل الثاني» چون تک تک این امر و غیر امور را آنجا بحث کردیم که درست است یا درست نیست و حدود و شرایط کاشفیتش چه چیزهایی است.

س: ...

ج: یادم نیست، اغراء به جهل شاید اینجا نیاوردیم. بحث شد؟

س: در الراعد بحث شد.

ج: آها در الراعد، پس اینجا هم خوب است که اگر قبلاً نیست اینجا هم حذف شود. و در الراعد چون تفصیل بیشتری است و وجوه بیشتری در آنجا گفته شده است، البته معمولاً وجوهی که آنجا اضافه شده است اینطور نیست که ...

س: حاج آقا این متن به گونه‌ای است که ... ظاهراً اینطور می‌خواهد بگوید که چون وجوب نشر دارد و وجوب دفع منکر دارد و اغراء به جهل دارد پس اگر سکوت کرد سبب می‌شود ... یعنی سکوت را به تنهایی به عنوان یکی از علامت‌های امضاء نگرفته است.

ج: آقای عزیز سکوت چرا علامت است؟ به خاطر این جهات.

س: پس یعنی الخامس ظهور سکوت الشارع فی امضاء به خاطر این نبوده است...

ج: آن هم باید ظهور حال بشود چون آن سکوت موجب ظهور حال می‌شود و ظهور حال هم حجت است و از اینجا فهمیده می‌شود. پس سکوت شارع یا به خاطر امر به معروف کاشف است، یا سکوت شارع به خاطر وجوب دفع منکر کاشف است، یا نقض غرض است و یا به خاطر اینکه این ظهور حالش خودش می‌داند که این سکوتش ظهور حال به آن می‌دهد و ظهور حال هم که حجت است پس بنابراین مردم در خلاف می‌افتند.

س: پس سکوت دو جنبه دارد، هم تکمیل آنها را انجام می‌دهد (موارد بالا) و هم اینکه خودش ظهور حال است.

ج: بله سکوت ظهور حال ایجاد می‌کند و ظهور حال آن وقت کاشف می‌شود از امضاء.

«حصیل البحت فی المقام الثانی»

خلاصه و حاصل بحث در مقام دوم این است که «إنَّ طرق إحرار إمضاء السير العقلائی ثلاث» اینجا سه طریق بود که طریق اول این بود که قیام دلیل شرعی بر امضاء است، بیان دوم این بود که خودش کار را انجام می‌دهد و سوم این بود که سکوت می‌کند و رد نمی‌فرماید.

«و الطريق الأول منها و هو قیام دلیل علی الامضاء تأمُّ» حرف درستی بود با توضیحاتی که داشت «و کذا الثانی» آن هم تام است «و هو دلالة فعل الشارع علی الإمضاء، اما الطريق الثالث و هو استکشاف الإمضاء من عدم الردع فالكلام فی تماميته قد مر فی الفصل الثانی» مثلاً امر به معروفش را اشکال کردیم، دفع منکرش را اشکال کردیم و اشکالاتی داشت دیگر که تفصیل و اشکالات آنها گذشت.

حالا نکته مهمّ جدیدی که اینجا می‌خواهد بفرماید این است که آیا این سه راهی که گفتیم در سیر مستحدثه هم قابل تطبیق است؟ مثل اینکه الان سیره عقلاء عالم این است که به اسناد ثبت کشورشان چه می‌کنند؟ به سازمان ثبت اسناد و املاک کشورشان اتکاء می‌کنند، هر کسی که سند رسمی را آورد و گفت این برای من است ... ما که یک روایت و آیه‌ای نداریم بر این، سیره سابقین هم بر این نبود، چنین سازمانی وجود نداشته است اما این الان یک سیره عقلانیّه شده است، آیا این را می‌شود بگوییم؟ یا برخی از شخصیت‌های حقوقی، بله البته در زمان ائمه علیهم السلام شخصیت‌های حقوقی بوده اند مثل مساجد و کعبه، اینها شخصیت‌های حقوقی هستند دیگر، می‌گویند این برای کعبه است، پرده کعبه را تملیک کعبه می‌کنند می‌شود ملک کعبه، فرش برای مسجد می‌خرند، مسجد شخصیت حقیقی که نیست شخصیت حقوقی است، برای کلیسا و امثال ذلک در ادیان گذشته و ازمنه گذشته بوده است اما برخی از شخصیت‌های حقوقی مستحدث و جدید است و سابقاً نبوده است، مثل این شرکت‌هایی که درست می‌شود و بانک‌هایی که درست می‌شود که اینها شخصیت‌ها حقوقی جدید هستند و الان سیره در عالم بر اینها

است، شاید فقط در جنگل‌های آمازون برویم و در آنها نباشد و الا هر کجا در عالم بروید الان بانک و شرکت‌های عمومی و شرکت‌های خصوصی و ... این شخصیت‌های حقوقی که خودش احکام ویژه دارد وجود دارد. آیا ما می‌توانیم امضاء اینها را هم از این راه‌هایی که گفتیم به دست بیاوریم؟ این خیلی بحث مهمی است فرای مسائل مستحدثه این رکن است که اصلاً این مسائل هم که بیشتر طرح شده است به دنبال همین است که آیا این سیره و جوانب مختلفش این هنر را می‌تواند الان داشته باشد و جاهایی که ما کتاب و سنت نداریم می‌توانیم از این راه‌ها استفاده کنیم؟

«إِنَّ جِرْيَانَ الطَّرِيقِ الْمَذْكُورَةِ فِي السَّيْرِ الْمُسْتَحْدَثَةِ» در سیره‌های پیدا شده

«إِنَّ الطَّرِيقَ الْمَذْكُورَ» علی تقدیر تمامیتها ممکن آن تستخدم (به کار گرفته بشود) لإثبات إمضاء السَّيْرِ الْمُسْتَحْدَثِ أَيْضاً» می‌فرماید برای آنها هم می‌شود به کار گرفت، حالا ببینیم: «نعم لا يثبت إمضاء السَّيْرِ الْمُسْتَحْدَثِ بالطَّرِيقِ الثَّانِي؛ لَعَدَمِ تَصَوُّرِ عَدَمِ الشَّارِعِ بِهَا» از این سه راهی که گفتیم آن راه دوم اینجا قابل تحقق نیست چون مستحدث است و الان که معصوم نیست و ظاهر در بین ما نیست که ما ببینیم که دارد انجام می‌دهد، حضرت بقیه الله ارواحنا فداء تشریف دارند اما ما که نمی‌فهمیم، بله ممکن است حضرت در همین جمعیت‌ها هم تشریف بیاورند و خرید و فروش‌ها هم داشته باشند اما ما نمی‌دانیم، ما که نمی‌فهمیم. خدا رحمت کند آقای حائری قدس سره که او هم یک مرد استثنائی بود، در دفتر خاطراتشان هم هست که برای حضرت یک منزلی در یک محله‌ای در تهران اجاره کرده بود، یک افراد نادر خاص و ... ممکن است یک چیزهایی مطلع بشوند اما فقها بما اُتهم فقها که متوجه نمی‌شوند که حالا حضرت این کار را می‌کند یا نمی‌کند؟ از کجا بدانیم؟

پس این راه دوم نسبت به سیر مستحدثه عصر غیبت این وجود ندارد اما ...

س: ...

ج: یا باید الغاء خصوصیت کنیم یا قیاس کنیم که قیاس لیس من مذهبنا و الغاء خصوصیت هم احتمال می‌دهیم خصوصیت داشته باشد فرق داشته باشد و... مشکلاتش اینها است.

س: ...

ج: اگر خودشان دیدند برای خودشان خوب است اما برای عموم نمی‌شود این را گفت، برای عموم نمی‌شود و آنها هم برای دیگران قابل قبول نیست، اگر گفت من دیدم و می‌دانم به ما دستور داده اند که قبول نکنیم مگر اینکه برای انسان اطمینان و قطع پیدا بشود و الا این راه مسدود است و کسی هم که بیاید ادعا کند این از او مقبول نیست و به این زودی‌ها هم کسی چنین چیزی.... مرحوم شیخ استاد قدس سره می‌فرمود امکان دارد اما خیلی بعید المنال است شخص حضرت، خیلی از این داستان‌ها را ایشان قبول نداشت که شخص حضرت است، اوتاد هستند، ممکن است امثال اینها باشند، رجال الغیب باشند و امثال اینها نه شخص حضرت، شخص حضرت خیلی بعید المنال است، چون خیلی حدّ بالا و تقوای در حدّ بالایی می‌خواهد و آن یک جهات دیگری است، اما رجال الغیب و اوتاد و یا کسانی که ممکن است در خدمت حضرت تشرّفات داشته باشند آنها ممکن است، خیلی از این داستان‌هایی که وجود دارد که دروغ نیست، انسان‌های ثقه و درست می‌گویند اینها واقعیت دارد اما اشتباه در تطبیق است که خیال کردند آن حضرت است، خیال کردند

شخص شخیص حضرت سلام الله عليه است، خير اينها گاهی اوتاد هستند و ... امثال اين.

س: ...

ج: اصلاً قاعده لطف قاعده درستی نیست تا چه رسد به اجماع لطفی. قاعده لطف قاعده تمامی نیست.

پس آن طریق دوّممان اما طریق اوّل و طریق اخير، اينها چه؟ طريق اوّل چه بود؟ اينکه لفظی داشته باشد، بله، اگر یک اطلاقی داریم یک عمومی داریم و یک دليل لفظی داریم که الان تطبيق می‌شود و ناظر است که سیره عقلاء اینما تحقّق، اگر چنین چیزی باشد اشکالی ندارد و ممکن است در یک مواردی هم در مورد به مورد فقه باشد، مثل همین «تجاراً عن تراض» الان هم سیره عقلاء است، «أوفوا بالعقود» اين هم الان هم شما می‌گويد عقد بیمه را ما با چه چیزی درست می‌کنیم؟ می‌گویم «أوفوا بالعقود» هر عقدی را شارع فرموده است به او وفا کنید که یکی از عقود هم ناپیدا است و قبلاً نبوده است اما الان عقد است، شارع می‌گوید عقود را ... پس امضاء کرده است همین سیره‌ای که الان در بین عقلاء پیدا شده است که بیمه اجتماعی یا بیمه‌های مختلف و کذا باشد اينها را ممکن است کسی به «أوفوا بالعقود» ... البته بحثش برای فقه است و اینجا من باب مثال می‌گویم، اصلاً راجع به «أوفوا بالعقود» بحث است که با آن لزوم اثبات می‌شود یا صحت هم اثبات می‌شود؟ یعنی «أوفوا بالعقود» صحیحه اگر معنایش باشد پس اصل صحت با «أوفوا بالعقود» نمی‌توانیم اثبات کنیم، باید صحت آن مفروغ عنه باشد و لزومش را با أوفوا بالعقود درست می‌کنیم. اما اگر معنای «أوفوا بالعقود» معنای صحیحه نباشد یعنی همان عقود، به دلالت التزام هم لزوم را درست می‌کند و هم صحت را درست می‌کند، هر دو را درست می‌کند. اين بحث مهمی است که أوفوا بالعقود و امثال اينها مفادشان چیست؟ حال خیلی از فقها «أوفوا بالعقود» را مطلق می‌گیرند و می‌گویند مقید لبّی ندارد که یعنی «أوفوا بالعقود الصّحیحه» اگر مقید لبّی داشته باشد و بشود «أوفوا بالعقود الصّحیحه» تمسّک به دليل در شبهه مصداقيه می‌شود. اوّل کلام است که عقد بیمه درست است یا نه، پس تمسّک به دليل در شبهه مصداقيه می‌شود. اما اگر بگویم چنین قیدی ندارد اين راحت است. «أوفوا بالعقود» که تبدیل شد دو مدلول پیدا می‌کند، هم صحیح است و هم لازم است ... فلذا اينها دیگر بر عهده فقه است در آنجا.

س: ...

ج: قضایای حقیقه است، دين هم که دين خالد است و قضایای حقیقه است و لو اینکه مخاطب آنها باشند اما قضیه حقیقه است. شما چطور «کتب علیکم الصيام» را نمی‌گويد فقط آنها باید روزه بگیرند؟! «و من شهد الشهر فالیصمه» خطابش به کیست؟ پس باید بگویم روزه فقط بر آنها واجب بوده است، نه دیگر، اينها قضایای حقیقه است یعنی به همه عالمان خطاب می‌کند.

س: ...

ج: از همین‌ها پیدا شده است، از جای دیگر که نیاوردند، ضرورت آخری که نبوده است از همین ادله است. شما هم امروز به همین کتاب به همین سنت و به همین‌ها استدلال می‌کنید، مخاطب خاص این قضایای خارجیه نیست، قضایای حقیقه است و همان است که ربّ حامل فقه الی من هو أفقه منه، اينها را فرموده اند برای همگان است.

اما راه سوّم هم همینطور است، راه سوّم هم می‌توانید برخی از سیر مستحدثه را البته با شرایط ویژه‌ای که گفتیم، سیر مستحدثه آیا بنا بر آن حرف‌هایی که قبلاً ظاهراً برخی از آنها گذشت که یکی اینکه ملامحش وجود دارد، نشانه‌هایی که این سیره محقق خواهد شد وجود داشته باشد، کما اینکه گفتیم در اعصار اخیر ائمه معصومین علیهم السلام از امام هادی سلام الله علیه روشن بود که اوضاع دارد به طرف غیبت می‌رود و روشن بود که بعد از اینکه ائمه معصومین علیهم السلام دیگر در مرآ و منظر مردم نبودند مردم باید چه کنند؟ دین که از بین نمی‌رود، مردم برای به دست آوردن دین باید چه کنند؟ باید به علماء مراجعه کنند. پس اینطور مراجعه به علماء و اینگونه اجتهاد و تقلید در زمان معصومین نبوده است اما ملامح و نشانه‌های روشن بوده است که اینچنین چیزی پیش خواهد آمد و آن وقت در عین حال نه امام هادی سلام الله علیه و نه امام عسکری سلام الله علیه و نه حضرت بقیّ الله ارواحنا فداه و سلام الله علیه در آن هفتاد سالی که غیبت صغری بود و با نواب خاص می‌توانستند مطالبی را منتقل کنند هیچ کس خلاف این را نگفته است بلکه وافقش را گفته است، یعنی از ایشان نقل شده است به وافقش که «من کان من الفقهاء کذا و کذا فللعوام أن یقلّدوه» «و أمّا الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلی رواة أحادیثنا» اینها از این طرف تازه گفته می‌شود. گفته می‌شود که این سیره معلوم است و اگر بنا بود که اینها درست نباشد باید می‌گفتند، یکی از ادله‌ای که مرحوم امام قدّس سرّه در بحث اجتهاد و تقلید برای جواز تقلید از این مجتهدینی که نحوه اجتهادها الان فرق کرده است با آن موقع، استدلال می‌فرمایند همین است که معلوم بود، خودشان هم می‌فرمودند به حسب نقل‌ها که یک زمانی... هم خودشان گفتند و هم شرایط به گونه‌ای بود که هر آدمی می‌دید متوجه می‌شد که پیش خواهد آمد در عین حال نفرموده اند با اینکه می‌توانستند ردع کنند، اینجا همان عدم ردع کاشف از امضاء و قبول است در این موارد.

بله، اما سیره‌هایی که ملامحش آن موقع وجود نداشته است و خیلی بعد از اعصار آنها به وجود آمده است مثل بانک‌ها، هزار سال، چقدر گذشته است و حالا این چیزها درست شده است، اینها چه؟ اینها هم برخی قائلند که بله اما معمولاً می‌گویند نمی‌شود. فرض این است که می‌گویند دین خالد است، این دینی است که بنا است دین خالد باشد. ائمه هم که می‌دانستن که این چیزها پیش خواهد آمد و لو به علم غیبشان اما به هر حال دین دین خالد است، پس بنابراین اگر می‌دانند باید با اطلاق و عموم و حرف و مطلبی اگر آن سیره‌های آینده را قبول ندارند بفرمایند. مثلاً با این عبارت می‌شود گفت فقط و فقط تملیک و تملک نسبت به انسان‌ها درست است، اینطور می‌گفتند. اینکه گفتنش که طوری نبود... بعداً فقیه می‌دید که گفته اند فقط انسان‌ها، اینجا که به انسان نیست، اینجا به بانک است، به فلان شخصیت حقوقی است! اگر می‌فرمود بیع و عناوین معاملی فقط بین دو انسان درست است، اینطور می‌گفتند! باعث می‌شد که فقهاء بعد بفهمند که بین غیر انسان نمی‌شود، این که ممکن بود اما نفرمود، فلذا بزرگانی مثل شاید یکی از کسانی که من در برخی از کلماتشان دیدم که به این بحث تمسک کرده اند مرحوم آقای فاضل است رحمت الله علیه، که به اینکه دین خالد است پس معلوم می‌شود که این سیره‌هایی که آینده است و ما هیچ دلیل ردعی از شارع برایشان نداریم، می‌فرمایند که این دلیل از این است که شارع ردع نکرده است و امضاء کرده است و قبول کرده است.

خب این بحث هم خیلی بحث مهمی است، هر چه شما در آن کار کنید جا دارد.

المقام الثانی بحمد الله تمام شد. پس ما تا کنون دو مقام را پشت سر گذاشتیم و داریم

ارتقاء پیدا می‌کنیم. «المقام الثالث» برای آن شاء الله روز شنبه
و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.